

و سر آورد زانکافوی صاحب بنای کوی زیان بود
و با او کلاه ازوی کشیده بود که روز و معنی او
و دست و حمله بود و کلاه او بی کلاه باقی که
نور از وی جوشیده بود یا روعن بعد از آن عیال
بدهند با هر که کسیر و انجیلان و فایح کوه
دوی جوشیده باشد و کنند یک مشت ازوی
البته کشیده بود و نیم دانگ در میان
بسته دهند و مضه نیاده آورد جو زرد
جست با لیمو و هست و کشته شود جو زرد
و خمر و عسل و طبعی سرد و خشک
و قالیقین و کوفته است و بخت و بخت صفاد
و باغ بود و قطع خوارش بکند و قوت عصا
بدهد و جمل و کوبند با انجیر و صقله سازند
و در پیچ کشته است زیاده بخورد و با شراب
عسل و القین و صفاد و بغم و نیاس
سوزند بوی و معدار نیم درم مستعمل
بود و بخت و بخت و بخت و بخت
بخت آن کشته است ز لیمو
و نیم و بخت و بخت و بخت و بخت

[illegible]

[illegible]

پروند چو آید نافع بود و بدل آن سبزه باریان درست آنرا و نیم
وزن آن بکود سبزه و کوبند هم وزن آن آهن و نیم وزن آن کوبند در سبزه
و کوبند بدل آن نیم وزن آن کف درک و نیم وزن آن پوسته آنرا
و نصف آن عسلت جلد دار و ورقه کوبند و آن سرخ است و کوفته شود
با سبزه صافشامون کوبند و بر سر نه کوبند و رش کوبند و کوبند
ورق خردل بیابانی است و کوبند برک سپندان دشتی است که چرخ می
کوبند و کوبند کلهای کوهی بسیار دارد مانند عا که بر سر مایل بود
و خشک مایل دارد مانند صندل و در کما دارد مانند زکریا و صندل
و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز می باشد و مطلق می بود و در طبیعت
آن گرم و خشک است در سیم کوبند در دوم محال و قطعه بزرگ و سخت و در اول
بازند و چرخ می دارند و در عرق النسا با شرب آب و جوی می دارند
بوی و بوی و شش را پاک گرداند و منقش دم نکند و اگر با نمک و کبریت
خواج را نافع بود و قوی که به دهان صاف بود و کوبند با نمک یا اگر با نمک بود
با نمک و کبریت و جلد و جلد خون بسته بود و نمک و نمک را و کوبند و طعام کند
و کوبند و نمک و نمک را سرد میزد و قوی با صندل و کوبند و نمک و کبریت را پاک گرداند
و نمک و نمک با عسل بر سر زرد و مقدار دو شال با نمک و نمک را پاک گرداند
و نمک و نمک را پاک گرداند و در دهن و جوی می دارند و نمک و کبریت را پاک گرداند
و نمک و نمک را پاک گرداند و در دهن و جوی می دارند و نمک و کبریت را پاک گرداند
و نمک و نمک را پاک گرداند و در دهن و جوی می دارند و نمک و کبریت را پاک گرداند

[illegible]